



رسانه و سینما

توسعه گردشگری با سرزمین دیجیتال

۱۶

۱۷



ادبیات و کتاب

نگاهی به پوشش خبری جنگ خاورمیانه

۱۸

۱۹



حکمت و اندیشه

روشنگری دینی به مثابه مدرسه

۲۰

۲۱



تاریخ

۲۲

گفت وگو با شهرام شرفخواه

تکه های تجسمی

به چه کار می آیند نقاشان ؟

ایرج اسماعیل پورقوچانی

مرده‌نگاری – گابریل گارسیا مارکز داستانی دارد در باب مصائب یک برادر که جسد فاسد نشدنی خواهرش را بر دوش خود، به همه‌جا، حتی تا پیشگاه پاپ، می کشاند تا به همگان نشان دهد، که آنکه، در این تابوت آرمیده، زمانی یک قدیسه بوده است. داستان با بیان رقت‌انگیز احوالات این برادر و عریضه‌نویسی‌های مکرر او ادامه می‌یابد تا آنکه یک روز «ایمانش نجاتش می‌دهد» و او خود، مبدل به یک قدیس می شود: قدیسی زنده .

اما آنها که معجزه تجزیه نشدن یک جسد را انکار می کردند، کافر نبودند بلکه علاوه بر مسیح به یک چیز دیگر هم ایمان داشتند و آن اینکه، عصر معجزه پایان یافته است. آوردن چنین مقدمه پرتی، آن هم در ابتدای یک ستون تجسمی، کمی ربط قضیه را مشکل می‌کند مگر اینکه فوراً این قضیه را به دو گزاره دیگر پیوند بزنیم و آن اینکه اولاً «عصر نقاشی مدرن به مثابه یک هنر زنده تمام شده است» و دوم آنکه: «نقاشان ما همچنان با ایمانی ستونی نقاشی می‌کنند.»

نقاشی مدرن مرده‌است اما مرگ، جسد مرده‌اش را ویران نکرده است چون با همان طراوت اوقات زنده بودنش هر روز و هر هفته در تعداد بی‌شماری از گالری‌های زیرزمینی به نمایش گذاشته می‌شود، صد سال پیش هم که زنده بود در زیرزمین‌ها و گالری‌های کوچک و یا تالار مردودین به نمایش درمی‌آمد اما آن وقت‌ها نقاشان هر کدام راهی که ته‌اش در افاق‌ها گم بود، پیش روی خود می‌دیدند، راهی آن چنان دور و ناپیدا که به آنها نوید بیشترین فاصله، از گذشته را می‌داد، نوید دور شدن از گذشته‌نیش از هر زمان دیگری و لذا سوای هر نام و ایسمی که هر کدام برای راه خود برمی‌گزیدند، همگی تحت لوای مدرنیسم درآمدند تا بر این خصوصیه تأکید بگذارند اما این کلمه مدرن مثل کلمه «جدید» روی کالاهای یک سوپرمارکت می‌ماند که حتی اگر یک قرن هم از تاریخ مصرفشان بگذرد هنوز هم خواننده می‌شوند «جدید». شاید اسم این دوران را مدرنیسم نگذاشته بودند خیلی زودتر از اینجا متوجه می‌شدیم که، به‌رغم بدن تجزیه نشده‌اش، از خیلی پیشترها جان سپار، شده‌است و نوآموزان ما هم آنقدر در هر نمایشگاه تکراری، با همان سبک و سیاق‌های تکراری، مداماً این سؤال تکراری خود را تکرار نمی‌کردند که: «پیشخدا استاد، اسم این سبک شما چیه؟» و استاد هم با شوق و ذوق یک واعظ که نوابمائی به چنگش افتاده باشد دستانش را برای تحویل دادن چند تا ایسم در هوا تاب نمی‌داد و تنها با آخسوعی درخرو می‌گفت (Necrography) مرده‌نگاری.

شهرداری – نقاشی ما از تسخیر خیابان‌ها عاجز مانده است و در عوض، درون مجموعه‌ای از نگارخانه‌های کوچک و بعضاً زیرزمینی از سلیقه بازیدکنندگانِ اندک پذیرایی می‌کند. خانواده هنردوستی که امبدشان را از این هنر قطع نمی‌کنند و نقاشانی که با ایمانی ستونی کماکان به این تن مرده جان می‌دمند و گالری‌دارانی که با ایمانی ستونی‌تر این قالب‌های مرده را، به درون چهاردیواری‌های خود راه می‌دهند. قطعاً یک روز این ایمان نجاتشان خواهد داد و معجزه از راه‌هایی که نمی‌شناسیم رخ خواهد نمود چون روح نقاشی که قبلاً در کالبد هنر مدرن (حالا هر مدرنی که می‌خواهد باشد حتی از نوع بست‌اش) جا خوش کرده بود. اکنون در درون راه‌هایی که نمی‌شناسیم تناسخ کرده است و نقاشی مدرن خود مبدل به یک سنت شده است آن هم سفت و سخت‌ترین سنت‌ها. سنتی که هست و نیست این هنر را به صورت یک استعداد و یا نبوغ فردی، صورت‌بندی می‌کند اما در پس آن صورت، نه فقط استعداد نقاش، بلکه تمامی صورت‌های دیگر زندگی شهری پنهان شده‌اند. مثلاً (با امداری از دکتر یوسف ابازری) آنچه که نابولی کافه زرد را روشنی می‌بخشد بیشتر از آنکه ناشی از جنون ون گروگ باشد ناشی از نور چراغ گاز است و چراغ‌های گاز پارسی هم از وداع شهردار هوسمان که به همه از جمله وئسان ون گروگ، مجال داد تا شب را به گونه‌ای دیگر تجربه کنند. گونه‌ای جدید و نوظهور مدرست مثل خود هنر مدرن. به همین طریق می‌توان در پشت هر استعداد نقاشانه یا هر سبک جدید، یک حوزه عمومی تغییر یافته را سرگرم نقاشی دید، به این ترتیب تمامی آن صورتک‌های نقاب‌گونه‌ای که بر صورت پاندازان و بدکارگان نومنازتری می‌بینیم نیز تا حدود زیادی دست‌پرورده انعکاس همان چراغ‌آزهای هوسمانی با شیشه‌هایی رنگی است و نه منحصراً به دلیل نبوغ لوترک در برداشتن نقاب از روی هزالی و جلافت هم‌عصرانش. تالو نور چراغ‌ها با صورت‌های انسانی را به گونه‌ای رنگ می‌زد که تا آن زمان تصورش حتی برای یک نابغه هم، ممکن نبود و بر بخشید و باز این ولاگوئی ارزش‌های پس از جنگ مثال‌ها می‌آورد در پس پشش یک جهش اجتماعی یا تکنولوژیک خوابیده است. مثل مترو آرت که همراه مترو به شهر قدم می‌گذارد یا لندآرت که به همراه دلزدگی از زندگی شهری، از شهر بیرون می‌رود. پس در این عصر عبرت که همه چیز مثل جسد نقاشی نه تکانی می‌خورد و نه فرومی‌پاشد باید به داد نقاشی رسید، قطعاً دوران پر شکوهی برای نقاشی ما در راه است اما از قضا آنکه قرار است قدیس این ماجرا از آب دربیاید و فرمان برخیز را برای این العازر دراز کشیده‌ه کسی نمایشگاه و دانشگاه صادر کند یک نقاش نیست بلکه کسی است که شهر را از پوسته‌های کلاس کنکور تمیز می‌کند و اسم سازمان زیباسازی را عوض می‌کند و به هنر گرافیتی به تسامح می‌نگرد و انجمن‌های هنری محله به راه می‌اندازد و چندتایی اسطوره شهری خلق می‌کند و خودش، شهرداری می‌کند.



نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

نقاشی

فیلمی که در آن گفت‌وگویی با معتبر انجام شده و شیوه طراحی او، به خصوص طراحی‌هایی را که از چهره خودش تصویر می‌کند و شیوه آموزش دادنش در آتلیه نشان داده می‌شود. مهم‌ترین ویژگی او را این نکته می‌دانند که «در طول تاریخ نقاشی ایران، این میزان طراحی، از هیچ استادی سابقه نداشته است.»

معاونت تجسمی سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران

روح تقدیر برای قدرانی از بیش از چهل سال فعالیت هنری منوچهر معتبر به دست «احمد اسفندیاری» به او اهدا شد. تنها جمله معتبر در این مراسم، تشکر از زحمات مسئولان موزه امام علی و سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران بود و این آرزو که برای هنرمندان دیگر هم چنین کاری انجام شود.

فیلم مستند زندگی منوچهر معتبر، در پایان مراسم، از تلویزیون کوچکی که مسئولان به بند آورند پخش شد.

قرار بود بعد از صحبت‌های علی اصغر قره‌باغی فیلم مستندی در مورد زندگی و آثار منوچهر معتبر پخش شود. اما مجری برنامه اعلام کرد به دلیل نقص فنی امکان پخش این فیلم هنوز میسر نیست. تارفع مشکل فنی، مهمان بعدی را به جایگاه سخنرانی فراخواندند. محمدابراهیم جعفری هنرهای زیبا، تهران. جعفری خاطراتی از دوران تحصیل دانشگاه تعریف کرد و چهرهایی که از «سال بالایی‌هایی مثل معتبر» آموخته است. می‌گوید: «در دنیا دو چیز بیشتر نیست. تاثیر گذارذی و تاثیر پذیری.» عقیده دارد که

تاثیر گذاری آغاز فاقسیم است، اما همه ازآدمیه که تاثیر پذیر باشیم. جعفری کمی هم در مورد شرایط فعلی آموزش هنر در دانشگاه‌ها صحبت کرد و اصطلاحاتی مثل نقاشی غیر حضوری، یا واحد نقاشی را نقد کرد. «نمی‌دانم چطور می‌شود حس و هنر را واحدی کرد.» در پایان صحبت‌هایش چند قطعه شعر از سروده‌های خودش خواند و یکی را که به عقیده خودش مناسب حال معتبر بود، به او تقدیم کرد.

□

همچنان به شمعدانی‌ها آب می‌دهد

محمدرضا شاه‌رخ‌ی نژاد

روش به سراغ هنرمندی می‌رویم که در هفتمین دهه عمرش هنوز پای سه پایه‌اش می‌نشیند و کار می‌کند، نگاه کنبد به جوانانی که زمانی یادشان می‌افتد قلم‌مو بر دست گیرند که تقویم به آنها هشدار می‌دهد که نمایشگاهشان نزدیک است. اگر اینگونه نتیجه به عقیده من یک هنرمند هفتادساله را دیگر باید در مسیرش شناخت. در انتخاب راه‌اش شناخت. در

تداومش بررسی‌اش کرد. به کارگاه‌اش نگاهی انداخت. دستان‌های را دید و حرف‌هایش را شنید. واقعاً اگر بخواهیم به کارهای پیکاسو تکه تکه نگاه کنیم چه چیزی دستگیرمان خواهد شد؟ به گمانم هیچ. اما یک مسیر نودساله است که از جوانک اسپانیایی یک غول عظیم‌الجثه می‌سازد. متأسفانه با همان روش و منطقی که اثر یک هنرجوی



فرم، رنگ، خط، ریتم، فضاهای منفی و خیلی چیزهای دیگر را در نقاشی می‌دانم و نادیده‌شان نمی‌گیرم اما تمام این موارد برای یک دانشجوی نقاشی از نان شب واجب‌تر است نه برای منوچهر معتبر.

به عقیده من یک هنرمند هفتادساله را دیگر باید در مسیرش شناخت. در انتخاب راه‌اش شناخت. در تداومش بررسی‌اش کرد. به کارگاه‌اش نگاهی انداخت. دستان‌های را دید و حرف‌هایش را شنید. واقعاً اگر بخواهیم به کارهای پیکاسو تکه تکه نگاه کنیم چه چیزی دستگیرمان خواهد شد؟ به گمانم هیچ. اما یک مسیر نودساله است که از جوانک اسپانیایی یک غول عظیم‌الجثه می‌سازد. متأسفانه با همان روش و منطقی که اثر یک هنرجوی

حقیقت‌اش این است که هیچ کس نمی‌داند منشأ دعوا میان خط و رنگ در نقاشی از کجا شروع شد. البته تاریخ‌نویسان به ایتالیای عصر نوزایی اشاره می‌کنند و از دو شهر فلورانس و ونیز نام می‌برند که اولی خط را می‌پسندید و دومی رنگ را. این دعوا مانند خیلی دعواهای دیگر است و درست دعوای لی‌لی پوتی‌ها با همسایه‌شان را به یاد می‌آورد که جنگ بر سر چگونگی خوردن تخم مرغ آب‌پز بود!

واقعاً متهم کردن یک هنرمند به طراح بودن یا نقاش بودن همان قدر عبث است که دعوا برای یافتن سر و ته تخم مرغ آب‌پز. برای همین نمی‌دانم تا چقدر می‌توانیم در هنر – و به ویژه نقاشی – طبقه‌بندی کنیم و کدگذاری. دائماً به هنرمند لیبل بزنیم و از این پوشه به آن پوشه انتقالش دهیم. واقعاً چقدر اهمیت دارد که منوچهر معتبر را طراح بدانیم یا نقاش؟ معتبر، معتبر است. پس از گذشت قریب به پنج دهه از عمر حرفه‌اش، آیا هنوز باید به دنبال این باشیم که او طراح است یا نقاش؟ واقعاً با یافتن پاسخی به این سؤال – اگر بیابند – کدام وجه پنهان کارهای معتبر، آشکار خواهد شد؟ اینکه او تعریف می‌کند یا توصیف. خوب، حالا به فرض اینکه فهمیدیم معتبر از رنگ برای توصیف استفاده نمی‌کند، حالا چه؟

با اینکه چقدر فرم برایش مهم است کدام بخش از تأثیر را برای مان روش‌تر خواهد ساخت؟ من اهمیت